هو العلیم

تشخیص حق و باطل در زندگی چگونه ممکن است؟

از حضور قلب در نماز تا مراقبه در معاشرت

شرح حدیث عنوان بصری ـ حسران و بطالت عمر ـ جلسه ۱۱۸

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذبالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّي الله علي سيّدنا و نبيّنا أبي القاسم محمّد
وعلي آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة علي أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه‌السّلام به عنوان می‌فرمایند:

نتیجه و ماحصل فردی که به این دستورات و مطالبی که داده شده است عمل کند، این است که دیگر ایام خودش را به بطالت نمی‌گذراند.

عرض شد این فقره مانند سایر فقرات این حدیث شریف، خیلی پر معنا و قابل توجه است. چگونه می‌شود که انسان وقتش را به بطالت بگذراند؟ چگونه می‌شود که انسان در گذشت ایام، از حق غافل باشد و یا به تعبیر دیگر چنانچه در جلسات گذشته عرض شد تصور کند که کلام او و فعل او و مسیر او منطبق بر حق است، ولی در واقع منطبق بر باطل است.

توضیحی دربارهٔ معنای حق و باطل

باطل یعنی پوچ، یعنی چیزی که مابإزاء ندارد. در جلسات گذشته معنای حق و باطل را عرض کردیم که باطل به‌معنای پوچی است، به‌معنای تهی بودن، به‌معنای بی‌نتیجه بودن، به‌معنای مابإزاء نداشتن یعنی عوض نداشتن و در یك كلمه می‌توان به حمل شایع، باطل را به‌معنای نیستی تصور و معنا کرد. و درمقابل، حق است که حق به‌معنای هستی است، آنچه که وجود دارد و آنچه که منتسب به پروردگار است حق است و آنچه که مابإزاء و واقعیت و حقیقت و اصالت و نتیجه دارد، آن می‌شود حق. چرا کلام دروغ باطل است؟ چون مابإزای خارجی ندارد. الآن من بگویم باران می‌آید، این کلام کذب و باطل است؛ الآن باران نمی‌آید. ولی اگر بگویم: الآن هوا آفتابی است و باران نمی‌آید، این حق است؛ چون مابإزاء دارد، انسان این را در خارج مشاهده می‌کند.

سریان حق و باطل در تمام شئون زندگی انسان

اگر نظر شریف رفقا باشد در بیان معنای باطل در جلسات گذشته عرض شد هر چیزی که در عالم تخیل و اعتبار بگنجد، می‌شود باطل. و هر چیزی که در عالم صدق و عقل و منطق قرار بگیرد، می‌شود حق. و این مسئله قابل سریان و توسعه در همهٔ ابعاد فکری و اجتماعی و اشتغالات و کارها و مسائلی است که یك فرد می‌تواند در طول زندگی دنیا با آنها سروکار داشته باشد. مرام و روشی را که انسان بر می‌گزیند تا جایی بر حق است که جنبهٔ انتساب و ربط با پروردگار در آن لحاظ شده باشد. و اگر لحاظ نشده باشد، می‌شود باطل.

تأکید روایات در ارتباط با اهمیت حضور قلب و توجه در نماز

در روایت داریم وقتی‌که شخص نماز می‌خواند، اگر حواسش در نماز به این طرف و آن طرف باشد، فکرش به این طرف و آن طرف برود، الفاظ را فقط به‌عنوان یك عادت ادا کند، ممکن است الآن ما بگوییم: ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ* ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾[1] تا ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ که بر حسب عادت می‌رسیم، نفس این الفاظ را از آن منبع غیر شعور خودش به منصهٔ ظهور برساند بدون اینکه انسان توجه داشته باشد. وقتی تا آخر سوره را می‌خواند متوجه می‌شود اصلاً به معانی توجه نداشته، و فکرش جای دیگر بوده است؛ ملاقاتی که با کس دیگری قرار بوده بگذارد، مطلبی را که با کس دیگری

[1] سوره فاتحه (۱) آیه ۱ و ۲.

می‌خواسته صحبت کند، تلفنی که زده شده و حواسش در آن تلفن بوده. ملائکه این نماز را بالا می‌برند، و یك مقدار که بالا بردند، خدا می‌گوید: «این نماز را برای که آوردید؟» می‌گویند: «ما این نماز را آوردیم که به حیطهٔ وجودی تو برسانیم» چون نمازی است که انسان برای خدا خوانده و باید به همان‌جا برگردد. خدا می‌گوید: این شخص در نمازِ من، غیر من را داخل کرده است؛ الفاظ را ادا کرده ولی حواسش به من نبوده، توجه به من نداشته، دنبال حرف‌هایی بوده که در تلفن زده شده، دنبال مطالبی بوده که با فلان شخص صحبت کرده، دنبال کارهای خودش بوده، در ضمن هم این سوره را خوانده، رکوع و سجود هم کرده. پس در این نماز، دیگری را با من شریك قرار داده است، شما بروید، و من از حق خودم گذشتم و حق خودم را به شریکم واگذار کردم. این نماز را بر سر این بزنید و بگویید که مبارك خودت باشد. من سهمی در این نماز نمی‌برم و تمام آن مربوط به افراد دیگر باشد که در این نماز دخالت کردند.[1] این نماز می‌شود باطل.

بیان معنای «حَیّ عَلیٰ خیر العَمل» در اذان و اقامه

رفقا دیگر باید ملاك و معیار دستشان باشد. ببینید! ما بهتر از نماز چیزی سراغ نداریم، از نماز بالاتر چیزی سراغ نداریم. ما از نماز، عبادت بالاتری سراغ نداریم. وقتی‌که در اذان و اقامه «حَیَّ عَلیٰ خَیرِ العَمَل» تشریع شده، معنایش چیست؟ معنایش این است که بهترین عمل و بهترین عبادتی که در شرع تشریع شده است، باید به‌سوی او بشتابی. و شما می‌بینید این نماز با این خصوصیات می‌شود باطل! هیچ خبری از آن نیست و هیچ مابازایی ندارد. پس باطل عبارت است از آن نحوهٔ ارتباط بنده با پروردگار خود که در آن ارتباط، خدا جایی ندارد. این می‌شود باطل.

یکی از افراد معمّم که در طهران بود و پدرش فوت کرده بود، جنازه را در یکی از مساجد مهم مرکزی طهران آورده بودند و خود او نماز میت را خوانده بود. برادرش به او رو می‌کند و می‌گوید: «فلانی، ما که دیگر تو را می‌شناسیم، با ما پنهان کاری و... نکن! بگو ببینم: این نماز را برای خدا خواندی یا برای خودت؟» گفت: «راستش را می‌خواهی برای خودم خواندم!» نماز، شخص معمّم، صدها نفر در مسجد برای میت شرکت کردند، نماز طبق دستور واجب است، ولی نگاه می‌کنید می‌بینید نماز باطل. یك شاهی به این شخص برای نمازی که خوانده، نمی‌دهند! نمازی که خوانده، افرادی که آمدند و جمع شدند، «صاد» آن از مخرج ادا می‌شود، «حاء» از مخرج ادا می‌شود، «عین» از مخرج اداء می‌شود ولی باطل است.

میزان در حق و باطل بودن امور، جنبهٔ انتساب و ربط آنها با پروردگار

حق چیست؟ حق عبارت است از ارتباط انسان با پروردگار که در آن ارتباط خدا فقط وجود دارد. این می‌شود حق. این معنا به همهٔ ابعاد وجودی و به همه ابعاد تربیتی و سلوکی انسان قابل توسعه و گسترش است.

یك سالك در ارتباط با پروردگار فقط باید خدا را درنظر بگیرد و نگذارد غیر خدا به‌عنوان خدا در حیطهٔ وجودی اعمال و افکار او وارد بشود. دقت بفرمایید! غیر خدا به‌عنوان خدا، غیر حق به‌عنوان حق، غیر ذات پروردگار از اعتبارات و تخیلات و دنیا به‌عنوان اینکه او حق است؛ چون اگر به‌عنوان اینکه او حق نیست، مشخص است که دوری می‌کند، پرهیز می‌کند، اجتناب می‌کند، احتراز می‌کند. لذا بزرگان فرمودند: مهم‌ترین عمل برای سالك این است در هر قدمی که برمی‌دارد حساب آن قدم را همان موقع برسد نه بعد، بعد که کار از کار گذشته، و بعد بردارد. کاری می‌خواهد انجام دهد همان موقع

---

[1] ***الکافی***، ج ۲، ص ۲۹٤:

«عن السکونی عن أبی‌عبدالله علیه‌السّلام قال: "قال النبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: إنَّ المَلَکَ لَیَصعَدُ بِعَمَلِ العَبدِ مُبتَهِجاً بِهِ فَإذا صَعِدَ بِحَسَناتِهِ یَقولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ اجعَلوها فی سِجّینٍ إنَّهُ لَیسَ إیّایَ أرادَ بِها".»

حساب برسد، سبك و سنگینی بکند، با دیگران مشورت کند، باب مشورت را بر خود نبندد و نگوید که این کار درست است، پس انجام می‌دهم. با افرادی که خارج از این محیط هستند و می‌توانند آزادانه‌تر و مستقل‌تر و با فکر بازتر نسبت به مسئله قضاوت کنند، با آنها مشورت کند، کاری را که من انجام می‌دهم آیا برای خدا هست یا نه؟ این عملی که الآن انجام می‌دهم برای خدا هست یا نه؟

عدم قدرت تشخیص حق از باطل، علت گمراهی افراد

در بسیاری از اوقات اتفاق می‌افتد که انسان در تحت شرایط محیط، مغلوب جریاناتی قرار می‌گیرد که بر او تحمیل می‌شود. انسان همیشه باید محیط بر محیط باشد، نه اینکه محاط در محیط واقع بشود. دیدگاه انسان طبق شرایط محیط تغییر پیدا می‌کند. در مسائل عادی هم ما می‌بینیم؛ مثال خیلی زیاد است، مثلاً در همین‌جا نشستیم، چشممان چشم عادی است ضعف هم ندارد، دیدگاهمان دیدگاه عادی است، مشاعرمان، مشاعر عادی است. ولی کیفیت نورپردازی در این محیط و نحوهٔ انعکاس نور در زوایای اجسام و به‌وجود آمدن سایه و برگشت نور در اجسام، گاهی اوقات به‌نحوی است که فرض کنید که خود من همین الآن ممکن است اشتباه کنم، در بعضی از موارد اشیاء مقعّر را به‌صورت مُحدّب ببینم. یك شیء مقعّر است ولی کیفیت نور و محیط به‌نحوی است که من خیال می‌کنم محدّب است، دست می‌زنم می‌بینیم مقعّر است. چرا؟ چون خارج و محیط و نور به‌نحوی است که این شیء را در دیدگاه من به این کیفیت در آورده است. ما به این مقدار هم نباید توجه کنیم. برویم و دست بزنیم ببینیم این که الآن ما او را به شکل محدّب می‌بینیم واقعاً محدّب است یا مقعّر؟

خیلی اتفاق می‌افتد. اشتباهاتی که انسان می‌کند و در تحت شرایط خارجی قرار می‌گیرد و در اختیار او نیست. اینها برای چیست؟ به‌خاطر این است که وجود انسان از نقطه‌نظر تحقیق و کیفیت تلقّی مطالب، وجود دارای ضعف است. اگر خود او فی‌حدّنفسه و به‌تنهایی بخواهد با جریاناتی که درمقابل او قرار گرفته است و مطالبی که با او برخورد می‌کند و اختلاف سلیقه و افکار و مکاتبی که در جلوی او قرار دارد برخورد کند، قدرت تشخیص ندارد. این‌قدر که افراد در اشتباه قرار گرفته‌اند به‌خاطر این است که ذهن آنها نتوانسته است آن حقیقت را از اعتبار و باطل جدا کند.

کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فردی در هنگام سخن با همسر خود

پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در کنار یکی از زن‌هایشان نشسته بودند و صحبت می‌کردند و می‌خندیدند. یکی از اصحاب رد می‌شود، تا رد می‌شود حضرت صدایش می‌کنند و می‌فرمایند: «**اینجا بیا! می‌دانی این کسی که پیش من نشسته کیست؟**» می‌گوید: «نه یا رسول الله!» می‌فرمایند: «**این عیال من است.**» بعد به حضرت رو می‌کند و می‌گوید: «مگر مطلبی اتفاق افتاده؟ مسئله‌ای شده؟» حضرت فرمودند: «**من صدایت کردم که در این لحظه یك وقت شیطان تو را فریب ندهد، تو تصور نکنی که من الآن با یك زن غریبه صحبت می‌کنم.**»[1] این عیال من است و با او نشستم و صحبت می‌کنم، با او حرف می‌زنم درحالی‌که پیغمبر است. التفات می‌کنید! یعنی بالاترین فرد بشر است، ولی انسان از گزند شیطان ایمن نیست.

نقص‌ها و ضعف‌هایی که در انسان است حتی انسان را درقبال پیغمبر می‌تواند شکست دهد و مغلوب کند. دیگر از رسول خدا که بالاتر نداریم که بیاید صحبت بکند و شخصی بگوید: الآن در یك چنین وقتی پیامبر با این زن صحبت می‌کند! همه که به آن مرتبهٔ کمالی نرسیده‌اند، همه که آن ضعف‌های خود را به فعلیّت مبدّل نکرده‌اند. همه که جهات مثبت برای آنها کامل نشده، خیلی از افراد هنوز در منفی بافی به سر می‌برند و فقط نقاط ضعف برای آنها جلوه می‌کند. این مسئله چیست؟ چه باید کرد؟ این قضیه را چطور باید حل کرد؟

---

[1] رجوع شود به *شرح نهج البلاغة*، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۸۰.

تفسیر قسمتی از آیهٔ ۸ سورهٔ مائده

در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَ لَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ﴾.[1]

ای مؤمنین، محیط شما را در تشخیص خود به اشتباه نیندازد. جریانات و مطالبی که در اطراف شما می‌گذرد، برای شما شبهه به وجود نیاورد. صحبت‌های زید و عمرو که چرا این کرد و چرا آن کرد، چرا این‌طور می‌کند، شما را در آن راهی که در پیش گرفته‌اید نلغزاند.

تأثیر محیط و کلام دیگران بر نفس انسان

انسان يك مطلب به نظرش می‌رسد و تحقیق می‌کند و می‌بیند مطلب درست است. فردا به یکی می‌رسد [و می‌پرسد] آقا شما این کار را کردی؟ به آن یکی می‌رسد آقا این کار را کردی؟ به سومی می‌رسد آقا دیدید فلانی راجع به این قضیه چه گفته؟ به چهارمی می‌رسد و می‌گوید: آقا دیدید فلانی چه کار کرده است؟ کمکم کمکم با صحبت‌های مختلف و با مطالب گوناگونی که برای انسان، زید و عمرو و بکر و خالد و جوّ و محیط و مسائل و وسایل و این‌گونه امور به‌وجود می‌آورند، آن ثبات و استحکام و استقامت ابتدایی کمکم رو به افول و رو به سستی می‌گذارد. شب که می‌شود انسان می‌رود، و با خود می‌گوید: نکند من اشتباه می‌کنم؟ نکند این کاری که انجام می‌دهم غلط است؟ نکند این کاری که انجام نمی‌دهم غلط است؟ برای چه؟ به‌خاطر اینکه این يك حرف زده، آن يك حرف زده، این يك چیزی گفته، او يك چیزی گفته.

توضیحی دربارهٔ جریان مشروطیت و عبرت گرفتن از آن

تجربه‌ای که ما در زمان مشروطیت، به‌دست آوردیم واقعاً عجیب است. افرادی که در يك جریان واحد [در دو قطب مقابل هم قرار می‌گیرند؛] مثلاً جریان حکومتی و سلطنتی و استبدادی به يك جریان مشروطه و به يك جریان مردمی بنا بر نظر آنها تبدیل بشود. که آن هم مردمی نبود، کجای آن مردمی بود؟! آمدن رضا شاه و آن حکومت استبدادی و آن ظلم‌ها و فساد، آیا این حکومت مشروطه بود؟ این حکومت مردمی بود؟! صد رحمت به حکومت قاجار و به آن حکّامی که قبل از رضاشاه بودند و بر مردم حکومت می‌کردند. حکومتی که يك لحظه يك نفر اعتماد و امنیت را نمی‌توانست در خودش احساس بکند. کجای این حکومت، حکومت مشروطه بود؟! کجای این حکومت مردمی بود؟! کجای این حکومت آزاد بود؟!

ولی ما در آن زمان مشاهده می‌کردیم که در يك مسئله، افراد عادی خُب عادی بودند. اینها که نظر نداشتند و شاید هم گناه نداشتند و البته هر کسی بر طبق میزان فهم و سعهٔ ادراك وجودی خودش، يك شخص را امین می‌داند، یا به این عمل می‌کند یا به آن عمل می‌کند. یا به این فرد یا به آن فرد، یا به این فتوا و یا به آن فتوا عمل می‌کند. امّا صحبت در اینجاست که چطور می‌شود در يك جریان واحد، دو قطب، صد و هشتاد درجه مقابل هم قرار بگیرند؛ هم در این قطب عالم وجود دارد و هم در این قطب عالم وجود دارد. در هر دو طرف، عالم وجود دارد، در هر دو طرف مجتهد وجود دارد، در هر دو طرف صاحب وزنه و ثقل وجود دارد، در هر دو طرف صاحب اعتبار وجود دارد. اگر حق است

---

[1] سوره مائده (۵) آیه ۸. ***نور ملکوت قرآن***، ج ۱، ص ۱۷۵:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در راه خدا و برای خدا ایستاده و استوار و محکم باشید! شهادت و گواهی به عدل و قسط دهید! و دشمنی و عداوت و ستیز گروهی با شما، هرگز شما را بر آن وادار نکند که در شهادت از عدالت تجاوز کنید (و حق را بر لِهِ دوست، و عَلیه دشمن بدهید!) عدالت را پیوسته پیشه سازید که عدالت شما را به تقوای إلهی نزدیکتر می‌کند»

که نمی‌شود حق درمقابل هم باشد، ما دو تا حق که نداریم. و ای کاش به این اکتفا می‌کردند و به این مقدار بسنده می‌کردند. دیگر صحبت‌ها و سبّ‌ها و دشنام‌ها و هتك‌حرمت‌ها و سایر تبعاتی که طبعاً در این‌گونه جریانات برای افراد پیدا می‌شود، پیش نمی‌آمد.

در یك طرف قضیه مثل مرحوم آخوند خراسانی فتوا بر وجوب مشروطیت می‌دهد. در یك طرف قضیه مثل مرحوم سید یزدی فتوا بر حرمت مشروطیت می‌دهد. هر دو هم عالم و هر دو هم از بزرگان و هر دو هم در نجف بودند. این هم منزلش دو تا کوچه بالاتر است و این هم منزلش اینجاست. کدام حق است؟ مگر می‌شود که ما در یك جریان دو حق داشته باشیم؟ برای چه؟ شاید خود مرحوم آخوند هم این‌طور تصور نمی‌کرد. خدا ایشان را رحمت کند، ایشان فرد معاندی نبود، فرد مغرضی نبود.

لزوم قرار گرفتن تمام معلومات انسان بر محور حق و ربط با پروردگار

ولی صحبت در این است که جریانات و حوادث و مسائلی که خارج از محیط انسان بر محیط فکری انسان تحمیل می‌شود، بر محیط ادراك و مشاعر انسان اجبار می‌شود، تزریق می‌شود. اگر شخص دارای نور تشخیص و قوهٔ تمییز و همانی که فرمود: «العِلمُ نورٌ یقذِفُهُ الله فی قَلبِ مَن یشاء»[1] نباشد کم‌کم به همین بلیه مبتلا می‌شود که شدیم، به همین بلیه! درس خواندی، زحمت کشیدی، روایات را دیدی، تاریخ را دیدی، ولی صحبت در این است که آن چیزی که تمام این معلومات باید بر محور آن قرار بگیرد تا بتواند مفید واقع بشود؛ مطالعات تاریخی، مطالعات فقهی، مطالعات فلسفی، مطالعات عرفانی، بالاتر از این، درس‌های دینی، روایات امام صادق علیه‌السّلام، شوخی نیست آقا! این مطالب در جایی مفید است که باید بر محور آن نور قرار بگیرد، اگر آن نور نباشد اینها نه تنها مفید نیست بلکه مضرّ خواهد بود. یعنی همین علوم حقّه و علوم الهی و همین تجربیات باید بر محوریت عدل قرار بگیرد، باید بر محوریت حق قرار بگیرد، باید بر محوریت آن نور قرار بگیرد، باید بر محوریت آن اتصال قرار بگیرد.

فتوای قتل سیدالشهداء علیه‌السلام توسط شریح قاضی

شریح قاضی مگر آدم بی‌سوادی بود؟ آدم بی‌سواد نبود. از زمان عمر تا زمان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام قاضی بود و امیرالمؤمنین که می‌خواستند او را عزل کنند، از همهٔ مردم فریاد در آمد که بر خلاف سنت عمر عمل می‌کنید. حضرت فرمودند: خب باشد.[2] بعد همین شریح قاضی جلو می‌آید، جلو می‌آید، و به امام حسین علیه‌السّلام که می‌رسد، به راحتی فتوا بر قتل امام حسین علیه‌السّلام می‌دهد. دو دوتا چهارتا؛ الآن خلیفه امیرالمؤمنین یزید است، و خروج بر خلیفه امیرالمؤمنین فساد در ارض است، دفع فساد واجب است و چون حسین بن علی آمده برعلیه امیرالمؤمنین خروج کرده است، باید او را به هر نحو ممکن دفع کرد.[3]

این صغری، این هم کبری، این هم نتیجه‌اش. نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه اینکه خیلی راحت پسر پیغمبر را به شهادت می‌رسانند. چرا؟ چون این علوم بر این محور نور قرار نگرفته است. این است قضیه. استدلال، استدلال الهی است، استدلال، استدلال خدایی است ولی این استدلال بر محوریت عدم ارتباط، واقع می‌شود، بر محوریت قطع ارتباط با پروردگار قرار می‌گیرد، بر محوریت عدم تهذیب

---

[1] ***مصباح الشریعة***، ص ١٦.

[2] رجوع شود به***تاریخ مدینة دمشق***، ج ٢٣، ص ٢٧.

[3] ***جواهر الکلام فی سوانح الأیام***، سید حسن اشرف الواعظین، ج ١، ص ٨٩:

«در روایتی مضمون فتوای آن ملعون چنین بود: "لقد ثَبَتَ و حقّق عندی أنَّ حسینَ بن علیّ خَرَجَ علیٰ إمام المسلمین و أمیرالمؤمنین یزیدِ بن معاویه، فَیجِبُ علیٰ کافَّةِ النّاسِ دفعُه و قتلُه!"»

واقع می‌شود. آن تهذیب که آن نور است، [در اینجا نیست.]

تشخیص فتوای صحیح و باطل توسط حاج هادی ابهری

خدا مرحوم حاج هادی ابهری را رحمت کند. همین فردی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در کتاب‌ها نوشته‌اند. قبرش هم در علیّ بن جعفر علیهماالسلام کنار قبر مرحوم آقای انصاری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در همان‌جا است. ایشان فردی بود که سواد نداشت، این‌قدر این بی‌سواد بود که امضاء نمی‌توانست بکند. از این مهرهایی که ختم می‌کنند در جیبش گذاشته بود، هرجا که کسی یك نامه‌ای برای او می‌نوشت و برای او می‌خواند، مهر را در می‌آورد و به‌عنوان امضایش می‌زد. ولی خصوصیتی که ایشان داشت این بود که آن نور را داشت. برای او فتاوای علما و مجتهدین را نقل می‌کردند، و می‌گفت: «این فتوا درست است و این باطل!» تعجب نکنید، تعجب ندارد.

بیان احوال کربلایی کاظم و قرار گرفتن قرآن در قلب او

مگر شما در همین کتب نخوانده‌اید؟! آن افرادی که مورد توجّه و عنایت قرار گرفتند، مگر ندیده‌اید؟ جریان کربلایی کاظم را مگر همه اطلاع ندارند که به‌واسطهٔ خلوص و صدق عملی که داشت خداوند به او عنایت کرد و قرآن را در قلب او قرار داد. رفقای ما خودشان اینها را دیدند. بعضی از معمّرین رفقای ما برای بنده نقل می‌کردند و می‌گفتند که خودشان در مجالسی که ایشان بودند شرکت کردم. آنها می‌گفتند که ما در دو مجلس شرکت کردیم. مرحوم پدرم می‌گفتند که من او را ندیده‌ام ولی از دوستان و رفقایشان شرح حال او را شنیده بودند. در خود قم آمد و آقای بروجردی ـ رحمةالله‌علیه ـ او را امتحان کردند. علمای قم امتحان کردند. در طهران در همان مسجد هدایت، مسجد مرحوم طالقانی رفتند و آنها امتحان کردند. در منزل مرحوم پدربزرگ ما حاج آقا معین شیرازی ـ رحمةالله‌علیه ـ آمد و امتحان کردند. خیلی از افراد، همه دیدند. این از مسلّمات است دیگر. فردی که نمی‌توانست امضاء بکند و مثل همین مرحوم حاج هادی بود، این با عنایت الهی به جایی می‌رسد که قرآن را می‌خواند، از حفظ می‌خواند، دست روی آنها می‌گذارد. در یك نوشته اگر یك خط آن قرآن باشد، می‌گوید: «از اینجا تا آنجا قرآن است و بقیه همه نوشته است.» از کجا می‌رسد؟ آن وقت علما می‌آمدند و او را امتحان می‌کردند؛ می‌گفتند: «بگو در این صفحه چندتا "الف" است؟ در این صفحه چندتا "باء" هست؟»

یکی از دوستان تعریف می‌کرد و می‌گفت:

> من از این علما تعجب کردم، این‌همه که از من امتحان کردند چندتا «ب» دارد، چندتا «الف» دارد؟ این سوره چندتا «عین» دارد؟ یك نفر نیامد از من بپرسد: تفسیر این آیه چیست تا برای او بگویم. ببینید! یك نفر نیامد از من شأن نزول را بپرسد، درحالی‌که شأن نزولش هم بر من نازل شده است.

یعنی شأن نزول در او قرار گرفته است البته به‌مقدار سعهٔ خودش، ما نمی‌گوییم که [اشراف تام دارد.] تفسیر این آیه و بطن این آیه را هم من می‌دانم. یکی از علمای قم نیامد بپرسد که تفسیر این آیه چیست؟ این راجع به چه آمده؟ و فقط می‌پرسند: چندتا الف دارد؟ چندتا ب دارد؟ چندتا صاد دارد؟ از این طرف بخوان، از آن طرف بخوان! خُب کامپیوتر هم می‌تواند این کار را انجام بدهد. شما در کامپیوتر بزنید و بگویید: فرض کن سوره والعصر چندتا «عین» دارد. به شما می‌گوید: چهارتا دارد، یا سه‌تا دارد. این است مسئله. اتفاقاً این قضیه را هم بگوییم که الآن یادم آمد. رفقا می‌دانند که نظر مرحوم آقا در سورهٔ حمد به‌جای مالِكِ يَومِ الدّين ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾[1] است که إن‌شاءالله بنده راجع به این قضیه قرار است مقاله‌ای بنویسم. از ایشان نقل می‌کنند که ایشان پشت سر افرادی که مالِكِ يَوم الدّين می‌گفتند، نماز نمی‌خواند، می‌گفت: «این غلط است و ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾ درست است.» نه قرائت عاصم بلد است،

[1] سوره فاتحه (۱) آیه ۴.

نه قرائت قاسم بلد است، فقط به‌واسطهٔ خلوص نیت و به‌واسطهٔ ارتباطی که دارد خدا حقیقت و آن نور را در او قرار داد، تمام شد.

مرحوم حاج هادی ابهری هم یکی از همین افراد بود. فتوا برای او می‌آوردند، مثلاً راجع به فلان قضیه نظر بر این است که این کار انجام بشود، می‌فرمودند: «نه، این نباید درست باشد.» یکی آمده بود به ایشان می‌گفت: «پس ما به کدام عمل کنیم؟» ایشان فرمودند:

مگر آقا سید محمدحسین در کنارت نیست؟! برو به حرف‌های آقا سید محمدحسین عمل کن. مگر آقا سید محمدحسین نداری؟!

علم یاد گرفتیم، معرفت نسبت به مسائل پیدا کردیم، ولی این معرفت و علم ما در چه جایگاهی قرار گرفته است؟ درد اینجاست. اینکه امام علیه‌السّلام می‌فرماید: «وَ لا یَدَعُ أیّامَهُ باطِلاً؛ ایامش را به بطالت نگذراند» یعنی چه؟ یعنی آن تفکر خودش و آن کاری را که انجام می‌دهد، مبادا به‌نحوی باشد که تصور کند ـ در جلسهٔ گذشته عرض کردیم: ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾[1] ـ که این عملی که انجام می‌دهد در راستای رضای خداست، درحالی‌که در راستای رضای شیطان است. این است مسئله!

مراقبه، تنها راه عبور از توهمات و تخیلات

مطلب اینجاست که محیط و آن مسائلی که انسان در آن محیط قرار گرفته است، وضعیتی برای انسان به‌وجود بیاورد که انسان قدرت عبور و قدرت تجاوز از تخیلات خود و اعتبارات خود را دیگر نداشته باشد و نتواند عبور کند. همیشه انسان باید این مسئله را در خودش زنده نگه دارد که این عملی که الآن انجام می‌دهد، این عمل حق است یا حق نیست؟ نباید چشمش را برهم بگذارد که إن‌شاءالله حق است. إن‌شاءالله حق است، چیست؟ إن‌شاءالله درست است، چیست؟ این بهتر است چیست؟ آن بهتر است چیست؟

گفتگوی حضرت استاد در مسجدالحرام با بعضی از اهل تسنن دربارهٔ عصمت انبیاء

در این سفری که خداوند قسمت کرد، یکی دو هفته پیش بنده مشرف بودم، اتفاق نیفتاده بود که با کسی صحبت کنم، بحث کنم، هم در مدینه هم در مکه. آن شبِ آخر ظاهراً شب شنبه بود. همین شب شنبهٔ گذشته، من به‌اتفاق رفقا نشسته بودم و رفقا گفتند که ما زودتر می‌رویم، کار داریم، و منتظر شما هستیم. ما بیست دقیقه یا نیم ساعتی در مقابل مستجار نشستیم، بعد حرکت کردم و بیرون آمدم. از مقابل حجر اسماعیل که گذشتم، به زاویهٔ سمت راست حجر که رسیدم، یک‌مرتبه احساس کردم که کنار مسجدالحرام بنشینم. دیدم که هیچ علتی پیدا نمی‌کنم، انگار باید بنشینم. گفتیم: حالا می‌نشینیم تا هر وقتی‌که بیرونمان کردند، فعلاً می‌نشینیم. چند دقیقه گذشته بود، یک‌مرتبه شخصی آمد و در کنار ما نشست.

گفت: شما شیعه هستید؟

گفتم: بله.

ـ : مال کجایید؟

ـ : مال ایران هستم؛ سر و لباس ما نشان نمی‌داد، و از همین لباس‌های عربی داشتم و معمم نبودم.

ـ : می‌خواهم از شما یک سؤال بکنم. شما به چه دلیل به عصمت ائمّه‌تان معتقد هستید درحالی‌که عصمت اختصاص به انبیاء دارد؟ صحبت شروع شد.

ـ : به همان دلیلی که ما برای انبیاء قائل به عصمت هستیم، به همان دلیل هم برای ائمّه‌مان قائلیم.

گفتم: شما به چه دلیل راجع به انبیاء قائل به عصمت هستید؟

ـ : به‌خاطر آیهٔ قرآن که اینها معصومند.

---

[1] سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۴.

- : بی‌جهت که نمی‌شود.
- : پس دلیل چیست؟
- : دلیل قرآن هم همین است. البته آنها خیلی استدلال پوچی کردند که چون در سورهٔ فتح داریم: ﴿لِّيَغْفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا﴾[1] که خدا در قرآن به پیغمبر وعده داده است که ما از گناهان گذشته و گناهان آینده‌ات چشم‌پوشی می‌کنیم، پس بنابراین پیغمبر معصوم است.

بنابراین به اعتقاد شما این آیه می‌خواهد بگوید بعداً هم پیغمبر گناه کرده؟ آیا شما معتقد به این هستید؟ حالا قبل از زمان بعثت و قبل از رسالت حالا آنها بگویند که چون هنوز به بعثت و رسالت نرسیده، انسان جایزالخطاء است. یعنی پیغمبر بعد از رسیدن به رسالت هم گناه می‌کند! آیه می‌گوید: ﴿لِّيَغْفِرَ﴾ یعنی اول تو گناه کردی و بعد ما بخشیدیم. گناهِ نکرده را که نمی‌بخشند. پس طبق این آیه بعداً پیغمبر گناه کرده است!

معنای ذنب در آیه ۲ سورهٔ فتح

- : پس معنایش چیست؟
- : معنای ذنب در اینجا که گناه نیست. معنای ذنب در اینجا تبعات کارهایی است که پیغمبر کرده و آن تبعات ممکن است موانعی برای او به‌وجود بیاورد. خدا می‌فرماید: به‌خاطر فتح مکه، دیگر آن تبعات قطع شد و مسلمین حکومتشان گسترش پیدا می‌کند و جلوی عواقب آن رسالت و بعثت و تبلیغ گرفته می‌شود. با فتح مکه دیگر مسلمین غلبه می‌کنند. این معنا، معنای ذنب است.

ذَنْب یعنی چیزی که از ذَنَب است. ذَنَب یعنی دُم، ذَنْب یعنی دنباله. به گناه هم که ذنب می‌گویند، یعنی دنباله و عاقبتش و تبعاتش انسان را در آن دنیا می‌گیرد و انسان را رها نمی‌کند. و انسان تصور نکند از این دنیا که می‌رود دیگر مطلب تمام است، هر کاری دلش خواست بکند و آنجا که رفت [عواقبی ندارد.] نه‌خیر، تبعاتش در آنجا دامن او را خواهد گرفت. به‌خاطر این می‌گویند و معنای آیه این است.

از این نحوه بیانی که ما کردیم، خیلی خوشحال شد و شروع کرد ادامه دادن و حدود ده دوازده مسئله سؤال کرد. در بین اینکه ایشان سؤال می‌کرد، بقیه هم آمدند. حدود هفت‌هشت نفر دیگر هم آمدند. چندتا هم از این شرطه‌ها آمده و نشسته بودند. فوراً اطلاع دادند و از این افرادی که مأمورین امر به معروف و نهی از منکر بودند، آمدند و شروع کردند: «برای چه نشسته‌اید؟! برای چه دارید با این آقا حرف می‌زنید؟!» گفتم: آقا شما هم بنشینید، شما هم استفاده کن! اصلاً بدون اینکه نگاه به من کند، شروع کرد: «اینها فلان هستند، اینها کسانی هستند که علی را بر پیغمبر ترجیح می‌دهند. علی را بیشتر از پیغمبر دوست دارند. بلند شوید و بروید، برای چه نشسته‌اید؟!» هیچ به من هم نگاه نمی‌کرد. گفتم: آقا خیلی حرف می‌زنی، ناراحت هستی! بنشین تو هم مثل اینها یك چیزی بگو استفاده کنیم. این را گفت و رفت.

بعد به اینها رو کردم و گفتم: شما حرف‌های این آقا را قبول دارید؟! گفت: «نظر شما چیست؟» گفتم: وقتی‌که امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام در *نهج البلاغه* می‌فرماید: «أنا عَبدٌ مِن عَبیدِ مُحمّد؛[2] من یکی از بندگان پیغمبر هستم» و ما شیعه به این معتقد هستیم، این مزخرفاتی که این می‌گوید دیگر چه معنایی دارد؟

گفتند: «عجب یك‌چنین حرفی زده است؟!»

---

[1] سوره فتح (۴۸) آیه ۲.

[2] *الکافی*، ج ۱، ص ۹۰.

گفتم: بله، بروید در ***نهج‌البلاغه*** نگاه کنید. ***نهج‌البلاغه*** را که دیگر ما چاپ می‌کنیم، شما که چاپ نکردید. شما که علی را قبول ندارید.

صحبت شروع شد، دوباره آن شخص آمد، یکی دیگر آمد. گفت: «باز هم نشسته‌اید و این را رها نمی‌کنید.» گفتند: «نه، ما کاری نداریم. شما هم اگر مایل هستی و اگر کاری نداری بیا بنشین و استفاده کن.» دوباره رفت و مرتّب می‌آمد و می‌رفت. ما تقریباً حدود یك ساعت و نیم رفقا را در همان منزل، همین‌طور معطّل گذاشته بودیم، اینها می‌گفتند: «چه شده که فلانی نیامده است؟!»

در آنجا فردی بود که از الجزایر آمده بود و از طلبه‌های آنجا بود و اطلاعاتش هم بالنسبه بد نبود، نسبت به قضایا و مسائل مطّلع بود، او خیلی بیش از بقیه مرتّب سؤال می‌کرد و مرتّب مطالب را پیگیری می‌کرد و تشویق می‌کرد.

وقتی‌که صحبت تمام شد، به من رو کرد و گفت: «من می‌خواهم از شما یك سؤال کنم. شما قرآنتان با قرآن ما فرق می‌کند؟ قرآن دیگری می‌خوانید؟»

گفتم: بنده بلیط طیارهٔ تو را می‌دهم، به ایران بیا و به قم بیا و به منزل ما بیا و ببین در تمام اتاق‌های ما همین قرآنی هست که در مسجدالحرام هست.

ـ : عجب! پس چه می‌گویند که اینها یك قرآنی به نام مصحف فاطمه دارند که تحریف شده، مطالب عوض شده، و یك قرآن دیگر است، ارتباطی به این چیزها ندارد؟!

ـ : شما بیا و ببین.

ـ : پس این قضیه مصحف فاطمه چیست؟[1]

---

[1] ***امام‌شناسی***، ج ۱۴، ص ۳۱۳:

«شیخ محمّد جواد مغْنِیه درباره مصحف فاطمه بحثی مفصّل می‌کند و از اشتباه عمدی و نسبت‌های ناروائی که علمای عامّه غالباً به شیعه می‌دهند، و در اینجا از تشابه اسمی مصحف سوء استفاده نموده، به شیعه نسبت داده‌اند که: مراد از مصحف فاطمه، قرآنی است که او داشته است غیر از قرآن متعارف، بسیار رنج برده است و اثبات کرده است که تحریف قرآن گرچه به کلمه یا حرف واحدی باشد، چه از ناحیه زیادتی، و یا نقصان، و یا تغییر در نزد شیعه و علمای شیعه محکوم است؛ و بالاخصّ مطالب شیخ أبُو زُهْرَه عالم سنّی مذهب مصری معاصرش را مورد خطاب قرار داده و مستدلاً اتّهامات وی را دفع می‌نماید، در خاتمه آن می‌گوید:

أبُو زُهْرَه در کتاب «***المَذَاهب الإسلامیَّة***» ص ۲۱ تصریح کرده است که: آن خلافی که نتیجه استنباط باشد محمود العاقبة و حسن النّتیجه می‌باشد. بنابراین آیا این حُسْن ختصاص به علمای طائفه‌ای غیر از طائفه دیگر دارد؟!

و پس از آن می‌گوید: و بعد از این درنگ کوتاه با شیخ أبو زُهره بر می‌گردیم به سوی بحث از مصحف فاطمه، زیرا که در اخبار اهل البیت ذکر آن و تفسیر آن وارد شده است، که آن از املاء رسول خدا بر علی بوده است.

امام صادق علیه السّلام گوید: عِندَنا مُصحَفُ فاطِمَةَ، أما وَ اللهِ ما فیهِ حَرفٌ مِنَ القُرآنِ، وَ لَکِنَّهُ مِن إملاءِ رَسولِ اللهِ وَ خَطِّ عَلِیّ.

سیّد امین در *أعیان* قسم اوّل از ج ۱، ص ۲۴۸ می‌گوید: نفی امام صادق از اینکه در آن چیزی از قرآن نبوده است به جهت آن است که: نام آن مصحف فاطمه می‌باشد. این نام چون مُوهِم آن است که: این مصحف یکی از مصاحف شریفه بوده باشد لهذا امام نفی این ایهام را کرده است.

و در کتاب *کافی* آمده است که: منصور نامه‌ای نوشت و از فقهای مدینه در مسأله‌ای از زکاة سؤال کرد؛ هیچ یك از آنها نتوانست پاسخ آن را بدهد مگر امام صادق. و چون از وی سؤال شد: از کجا این مسأله را به دست آوردی؟! گفت: از کتاب فاطمه.

بنابراین مصحف فاطمه کتابی مستقل بوده است، و قرآن نبوده است. علی هذا نسبت تحریف به امامیّه بر اساس قولشان به مصحف فاطمه، جهل و افتراء می‌باشد.

و سزاوار آن است که نسبت این قول را به کسانی داد که گمان دارند: عائشه دارای قرآنی بوده است که در آن زیادتهایی از این قرآن بوده است.

جلال الدین سُیوطی در کتاب *إتْقان* ج ۲، ص ۲۵، طبع حجازی قاهره بدین حرف تنصیص دارد: قالَت حَمیدَةُ بِنتُ أبِی یونُسَ: قَرَأ أبِی وَ هوَ ابنُ ثَمانینَ سَنَةً فِی مُصحَفِ عائشَةَ: "إنَّ اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلّونَ عَلَی النَّبِیّ یا أیُّها

ـ : [منظورتان مصحف علی است؟] مصحف علی جریانش این است. قرآنی که پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام دادند و به حضرت زهرا سلام الله علیها سپرده شده و الآن آن قرآن دست امام زمان علیه‌السّلام است و حضرت وقتی‌که ظهور کنند آن قرآن را می‌آورند و آن قرآن بر طبق نزول و آیاتی که به ترتیب نازل شده، به آن ترتیب نوشته شده و قضایا و مسائلی که تا روز قیامت هست، همه در آن قرآن هست؛ چه فرد اهل سعادت است، چه فرد اهل شقاوت است، چه کارهایی انجام می‌شود، چه مسائلی انجام نمی‌شود. این قرآن، قرآن غیر عادی است.

ـ : مگر این قرآنی که الآن بر ما هست بر غیر نزول است؟

ـ : اولین سوره‌ای که برای پیغمبر نازل شده، چه بوده؟

ـ : سورهٔ ﴿اَقْرَأْ﴾[1] بوده.

ـ : سورهٔ ﴿اَقْرَأْ﴾ الآن در اول قرآن است یا آخر آن؟

ـ : این قرآن هم همین طوری است. این قرآن الآن پس و پیش است. در زمان عثمان جمع‌آوری کردند و به این کیفیت در آوردند. درحالتی‌که اولین سوره یك چیزی بوده، آخرین سوره یك چیزی بوده، آیات یك چیز دیگری بوده. این‌طور نبوده که طبق آنچه که از پیغمبر برسد به همان کیفیت این قرآن آمده باشد.

در تمام مسائل هرچه گفتگو شد، اینها دیگر سرشان را پایین می‌انداختند و دیگر حرفی نداشتند. حتّی من این مقدار به آنها گفتم این مطالبی را که می‌گویم، خودتان بروید از کتب خودتان پیدا کنید و اگر پیدا نکردید حق با شماست. این را هم قبول دارم، این هم آدرس من و این هم خود من. حق با شماست و من می‌آیم نحله و مکتب شما را می‌پذیرم.

وقتی‌که این مطالب تمام شد، اینجا آن مطلب مورد نظر من است که چه کنیم همیشه اعمال خودمان را بر حق منطبق کنیم. این مشکل ماست. و چه کنیم که از باطل دور باشیم؟

گفت: علت اختلاف تشیع و تسنن در چیست؟

گفتم: احسنت! من این را می‌خواستم از زبان شما بشنوم. علت اختلاف تشیع و تسنن این است که شیعه می‌گوید: باید از عقل و فطرت و منطق پیروی کرد. تسنن می‌گوید: عقل و منطق و وجدان و فطرت را باید کنار گذاشت.

ـ : عجب!

ـ : بله، آقا همین است.

ـ : حالا چطور؟

ـ : من الآن به شما ثابت می‌کنم. برادرانه من الآن با شما صحبت می‌کنم، برادرانه! خودمان را از این دو محیط بیرون بیاوریم. این همانی است که منظور بنده است. گفتم: من تشیع خودم را کنار

الَّذینَ آمَنوا صَلّوا عَلَیهِ وَ سَلِّموا تَسلیماً وَ عَلَی الَّذینَ یُصَلّونَ الصُّفوفَ الاولَی.»

«حقّاً خداوند و فرشتگان او درود می‌فرستند بر پیغمبر؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید درود بفرستید بر او و تسلیم صرف او باشید، و درود بفرستید بر کسانی که در صفهای اوّل نماز می‌خوانند.»

آیا نمی‌بینی چگونه سنّیها غیر خودشان را متّهم می‌کنند به اتّهامی که خودشان بدان سزاوارترند به تمام معنی الکلمه؛ همان طور که در مسأله جفر و مسأله إیحاء و إلهام و غیر آنها همین کار را نموده و اتّهاماتی زده‌اند که خودشان بدان أولی و أنسب می‌باشند؟!

و در پایان، غرض من در این فصل، و در فصول سابقه این بود که: به صورت مستند و بر اساس مدارك مکتوب ثابت نمایم که: چیزی نزد شیعه امامیّه نیست مگر آنکه اصل و ریشه‌ای برای آن به طور تفصیل یا اجمال در نزد اهل سنّت وجود دارد، یا منطوقاً و یا مفهوماً، و بنابراین وجهی برای طعن أبو زُهْره و متقدّمین بر او و متأخّرین از او به نظر نمی‌رسد مگر تعصّب و تأکید بر انقسام و افتراق.»

[1] سوره علق (۹۶) آیه ۱.

می‌گذارم و شما هم تسنن خودتان را کنار بگذارید، قبول می‌کنید؟
- : بله.
- : من از الآن گفتم دیگر شیعه نیستم، شما هم از الآن دیگر سنی نیستید. کنار می‌گذاریم. بنده دیگر نه علی را می‌شناسم، نه عمر را می‌شناسم، نه ابابکر را می‌شناسم، نه امام صادق را، هیچ‌کس را نمی‌شناسم. شما هم دیگر آن خلفایی که إن‌شاءالله خدا با همان خلفا محشورتان کند! همهٔ آن خلفا را کنار بگذارید. دو نفر غریبه می‌خواهیم مسلمان بشویم. گفتم: دو تا مسیحی هستیم، با همان شرطه‌ها و آنهایی که بودند، ما می‌خواهیم مسلمان بشویم. الآن در شب شنبه ساعت فلان می‌خواهیم مسلمان بشویم. درعین‌حال بر مطالبی که طرفین نسبت به آن مطالب متّفق‌اند هم اطلاع داریم، با توجه به این قضیه می‌خواهیم مسلمان بشویم.
من از کتب شیعه نمی‌گویم. این مقدار هم به شما امتیاز می‌دهم، این مقدار هم به شما پوئن می‌دهم که از کتب شیعه نگویم. آیا شما در کتبتان ندارید که ده‌ها بار عمر گفت: «لَولاٰ عَلیٌّ لَهَلَك عُمَر»؟[1]

- : بله.
- : آیا در کتب اهل تسنن نیست که در مسائل متعدده‌ای که عمر می‌گفت: «لا ابقانی الله بعدك یا ابالحسن؛[2] ای ابالحسن خدا بعد از تو من را باقی نگذارد»؟

- : بله.
- : شما در کتبتان ندارید که در قضاوت‌های عدیده‌ای که پیش می‌آمد، عمر دنبال امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرستاد، امیرالمؤمنین را از خانه بیرون می‌آوردند، و امیرالمؤمنین در مسجد مدینه برای آنها قضاوت می‌کرد؟
- : بله!
- : شما در کتبتان ندارید که عمر می‌خواست آن زن را سنگسار کند و امیرالمؤمنین جلوی او را گرفت و روشن کرد؟
- : بله.
مرتّب به آنها می‌گفتیم و گفتند: بله.
- : یك مورد دارید که امیرالمؤمنین گیر کرده باشد و عمر آمده باشد و این عقده را حل کرده باشد؟!
آیا نداریم که پیغمبر فرمودند: «أنا مَدینةُ العِلم وَ عَلیٌّ بابُها وَ مَن أرادَ المَدینَةَ فَلیَأتِها مِن بابِها؛[3] کسی که داخل مدینهٔ علم می‌شود باید از درش وارد شود»؟!
- : بله در کتب ما هست.
- : آیا نداریم پیغمبر فرمودند: «عَلیٌّ أتقاکُم،[4] عَلیٌّ أعلَمُکُم،[5] عَلیٌّ أورَعُکُم.»[6]

---

[1] رجوع شود به ***شرح نهج البلاغة***، ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸؛ ***ینابیع المودة***، ج ۱، ص ۲۱۶.
[2] رجوع شود به ***المناقب***، خوارزمی، ص ۱۰۱؛ ***ذخائر العقبی***، ج ۱، ص ۳۹۷، با قدری اختلاف در مصادر.
[3] ***الضعفاء الکبیر***، ج ۳، ص ۱۵۰؛ ***الإستیعاب***، ج ۳، ص ۱۱۰۲.
[4] رجوع شود به ***مجلة لغة العرب العراقیة***، ج ۹، ص ۹۹.
[5] رجوع شود به ***الکامل في ضعفاء الرجال***، ج ۹، ص ۹۳؛ ***تاریخ مدینة دمشق***، ج ۴۲، ص ۴۰۸.
[6] ***تاریخ مدینة دمشق***، ج ۴۲، ص ۳۷۱:
«عَن جابِرِ بنِ عَبدِاللهِ قال: کُنّا عندَ النَّبیِّ صلّی الله علَیه و آله و سلّم، فَأقبَلَ عَلیُّ بنُ أبی‌طالِبٍ علیه السّلام، فَقالَ النَّبیُّ صلّی

همه گفتند: بله.

- : بسیار خوب، سؤال من حالا اینجاست. ما دو تا مسیحی هستیم و الآن می‌خواهیم مسلمان بشویم. نه من شیعه هستم و نه شما سنی هستی؛ این عمر با این کارهایی که انجام داده و این حرف‌هایش که در کتب شماست، این هم علی با این کارهایی که انجام داده و حرف‌های او که در کتب است. ما دو تا مسیحی هستیم، آیا دنبال علی باید برویم یا دنبال عمر؟ همه سرشان را پایین انداختند. گفتم: پس چرا حرف نمی‌زنید؟! به‌دنبال کدام برویم؟! بگویید دیگر!

- : ما می‌رویم تحقیق می‌کنیم.

- : خودتان می‌گویید. تحقیق می‌کنیم دیگر چیست؟! خودتان الآن می‌گویید. گفتم: ببینید! این است قضیه. قضیه این است که محیط، شما را در یك وضعیتی قرار داده که نمی‌توانید از باطلتان دست بردارید. مسئله این است.

شیعه این را نمی‌گوید. می‌گوید: اگر تمام مردم آمدند در کنار یك قضیه قرار گرفتند و علی یا پیغمبر فرمود در اینجا باشید، [باید به دنبال کلام حضرت باشیم.] حتی من این عبارت را هم گفتم که اگر ما رفتیم و در کتب شما پیدا کردیم که عمر بر علی فضیلت دارد، منِ شیعهٔ ایرانی دنبال عمر می‌آیم و علی را کنار می‌گذارم! حتی این را هم به آنها گفتم. دیگر انسان چه جور حرف بزند؟ دیگر انسان چه جور بخواهد آن حق را واضح و آشکار بیان کند؟ به این مقدار بیان کردم.

فقط به همان قضیهٔ حضرت زهرا سلام الله علیها اشاره کردیم که پیغمبر فرمودند: «فاطِمَةُ بَضعَةٌ مِنّی، مَن أحَبَّها فَقَد أحَبَّنی وَ مَن آذاها فَقَد آذانی»[1]؛ این را گفتم آیا در کتاب‌های شما هست یا نه؟

گفتند: بله.

- : این هم به‌دنبالش نیست که این دو نفر آمدند و حضرت رو برگرداندند و گفتند که آیا شما دو تا از پیغمبر شنیدید که فرمودند: **«کسی که فاطمه را اذیت کند من را اذیت کرده و کسی که من را اذیت کند لعنت خدا بر او هست»** واقعاً عجیب است، واقعاً عجیب است، آدم اصلاً می‌ماند که این مردم چطور می‌خواهند با این مسائل برخورد کنند؟!

- : بله. حضرت زهرا در اینجا فرمود: **«خدایا شاهد باش که این دو من را اذیت کردند و من را آزردند.»**

الله علَیه و آله و سلَم: "قَد أتاکُم أخی!" ثُمّ التَفَتَ إلَی الکَعبَةِ فَضَرَبَها بِیَدِهِ و قالَ: "و الّذی نَفسُ محمّدٍ بِیَدِهِ إنّ هَذا و شیعَتَهُ هُمُ الفائِزونَ یَومَ‌القیامَةِ!" ثُمّ قالَ صلّی الله علَیه و آله و سلَّم: "إنّهُ أوّلُکُم إیمانًا مَعی و أوفاکُم بِعَهدِ اللهِ و أقواکُم بِأمرِ اللهِ عزّوجلّ و أعدَلُکُم فی الرَّعیَّةِ و أقسَمُکُم بِالسَّوِیَّةِ و أعظَمُکُم عندَ اللهِ مَزیَّةً!" قالَ: و نَزَلَت: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ﴾.»*

امام شناسی، ج ۳، ص ۵۷: «جابر بن عبدالله می‌گوید: ما در محضر حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم بودیم که ناگاه علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام وارد شد. رسول خدا فرمود: "**برادر من به‌سوی شما آمد!**" و سپس روی خود را به‌طرف کعبه متوجّه نموده و با دست خود به کعبه زدند و گفتند: "**سوگند به آن خدایی که جان من در یَد قدرت او است، حقّاً که این مرد و شیعیان او فقط رستگاران‌اند و اهل نجات در روز قیامت!**" و سپس فرمود: "**این مرد اوّلین مؤمن به خدا است با من، و وفا کننده‌ترین شما است به پیمان با خدا، و راسخ‌ترین شما است در امر خدا، و راستین‌ترین شما است در حکم بین رعیّت، و مساوی قسمت کننده‌ترین شما است بین آنها، و عظیم‌ترین شما است در نزد خدا از نظر مقام و منزلت!**" جابر می‌گوید: و این آیه بر پیغمبر نازل شد: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ﴾؛ "**حقّاً که کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند، ایشانند بهترین مخلوقات عالم!**"»

*سوره بیّنه (۹۸) آیه ۷.

[1] رجوع شود به ***الإمامة و السیاسة***، ج ۱، ص ۳۳؛ ***الجمع بین الصحیحین***، ج ۳، ص ۳۷۲؛ ***المستدرک علی الصحیحین***، ج ۵، ص ۳۷۹.

ـ : بنابراین لعنت خدا نسبت به اینها نخواهد بود؟! صریحاً به آنها گفتم. یا ما باید این روایت را کنار بگذاریم که خودتان نقل کردید، یا اگر این طور است دیگر حق، شوخی بر نمی‌دارد.

گفتم: فرق بین شیعه و سنی این است. شیعه می‌گوید در هر قدمی که می‌خواهی برداری، باید ببینی آن حق است و بعد برداری. نگاه نکنی این چه کرده و آن چه کرده. به تو چه مربوط است این چه گفته و او چه گفته؟ به تو چه ربطی دارد؟ این، این حرف را زده و او این حرف را زده. این نظرش این است و او نظرش آن است. همهٔ مردم به این طرف آمدند. همهٔ مردم این را گفتند. این فرق بین تشیع و تسنن است.

اینجا گفتم که دیگر حجت را بر شما تمام کردم. البته آنها آدرس ما را گرفتند که مسائل را پیگیری کنند. حالا إن‌شاءالله تا چقدر توفیق شامل حال همهٔ ما بشود. گفتم: بروید و روی این مطلب و قضیه فکر کنید. مشکل شیعه و سنی اینجاست. چرا شما به هزار و چهارصد سال پیش فکر می‌کنید؟ همین الآن عمر اینجا نشسته و علی هم اینجا نشسته، همین امشب جلوی ما نشسته‌اند. چه کار کنیم؟ چرا هزار و چهارصد سال پیش برویم؟ چرا صحابه این کار را کردند؟ چرا فلان این‌طور کردند؟ به ما چه مربوط است؟ همین الآن [قضیه هست.] این هم کتب شما [و بفرمایید ببینید.]

این مسئله همان مطلبی است که امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: **«انسان نباید اوقاتش را به بطالت بگذراند.»** البته در این مرحله، مقصود این است. إن‌شاءالله در مجلس بعد راجع به آن مطلب دقیق‌تری که مورد نظر است صحبت می‌کنیم. فعلاً این کلام امام صادق علیه‌السّلام تا اینجا این مطلب را به ما می‌رساند که یك فرد که دنباله‌روی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است [خیلی باید مراقب باشد.] واقعاً در روز قیامت ما را در کدام صف قرار می‌دهند؟ امیرالمؤمنین که هزار و چهارصد سال پیش و الآن ندارد. امیرالمؤمنین که ابدیت دارد. امیرالمؤمنین که جاودانگی دارد. امیرالمؤمنین که تا روزگار باقی است، دنیا و آخرت باقی است، او هم باقی است. ما را در روز قیامت در کدام صف قرار می‌دهند؟ نکند خدای ناکرده در صف امیرالمؤمنین قرار نگیریم!

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در این هفتاد سالی که آمد، اول و آخر نکته‌ای که در مکتب او بود، این بود که هرجا حق است، آنجا برو، ولو از زبان هر کسی بخواهد باشد و هر طرفی می‌خواهد باشد. این مطالبی را که ایشان در کتب نوشتند و پخش کردند برای چه بود؟ به‌خاطر اینکه آن حقیقت را منطقی بیان کنند و الاّ می‌گفتند: مطلب این است و دیگر هفتاد جلد کتاب نوشتن نداشت. می‌گفتند: این مطلب است. گفتند: «آنچه را که ما حق می‌پنداریم و آن را تشخیص می‌دهیم، با این منطق و با این بیان اثباتش می‌کنیم.» حالا اگر ما بر خلاف این منطق و این بیان بخواهیم کار دیگری انجام بدهیم، پیرو ایشان هستیم؟! پیرو این مکتبیم؟!

خیلی قضیه مهم است. آن افرادی که نسبت به مطالب کم‌وبیش اطلاع دارند و از جریانات خبر دارند می‌دانند من چه می‌خواهم عرض کنم. آیا ما واقعاً به‌دنبال آن مکتب بودیم؟ و به‌دنبال تحقیق نسبت به آن قضیه بودیم؟

این افراد یکی از مطالبشان این بود و درست هم می‌گفتند که بعضی از این نویسنده‌های اخیر هم آمده‌اند آن مطالب منفی را که بعضی از عوام، مطرح می‌کنند، در یك کتاب جمع‌آوری کرده‌اند و آن را در اختیار اینها گذاشته‌اند؛ اینها راجع به حسین این را می‌گویند، راجع به علی این را می‌گویند. اشعاری که بعضی از شعرای نفهم و نادان ما گفتند و در آنها بوی غلوّ است، آنها را جمع‌آوری کردند.

گفتم: آقاجان در هرجایی همه چیز هست، بنده هم قبول دارم. می‌گویم: من شیعه‌ام و یك مقدار کمی هم از مسائل اطلاع دارم. ایرانی هم هستم، می‌گویم مسئله این است. حالا شما می‌گویید که فلان شخص این را گفته. آن‌وقت یك عده هم که فقط به منفیات قضیه نگاه می‌کنند و مثبتات را نمی‌گیرند، و دست روی همین‌ها می‌گذارند. صد نکتهٔ مثبت داریم، تو یك نکتهٔ منفی را گرفتی که فلان‌جا فلان شخص این را گفته. گفتم: شما از یك عالم شیعه یك چنین مطالب غلوّ آمیزی شنیده‌اید؟ شما از یك بزرگ یك

چنین مطلبی را شنیده‌اید؟ حالا یکی آمده و یك مسئله‌ای را می‌گوید.
ببینید اینها همان جهاتی است که شیطان می‌آید و مسیر را در همان حیطه با همین ابزار جلو می‌برد. ولی برای ما وقتی‌که مسئله روشن است، دیگر نیازی به این مطالب ندارد.

اهمیت ماه رجب و تذکراتی دربارهٔ آن

ماه جمادی است و در آستانه ورود در ماه رجب هستیم. رفقا اطلاع دارند که فضیلت ماه رجب و شعبان و همین‌طور رمضان چقدر با اهمیت و چه جایگاهی دارد. مخصوصاً ماه رجب که به قول مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ :

> بزرگان از مدت‌ها (و به یك عبارتشان) از چند ماه قبل از ماه رجب، خودشان را برای ورود در این ماه آماده می‌کردند. مراقبه‌شان را بالا می‌بردند، سکوتشان را بیشتر می‌کردند، حرف‌هایشان را کمتر می‌کردند تا اینکه بتوانند استفادهٔ بیشتری بکنند. تا اینکه بتوانند حقیقت را بیشتر در خودشان متمرکز کنند، خودشان را بیشتر با آن حق متصل کنند. جایگاه خودشان را بیشتر تثبیت کنند.

ماه رجب، ماه نزول اسماء و صفات کلیه است. ماهی است که نفس باید مستعد باشد تا به آن مطالب کلّی برسد. آن حقایق کلّی در ذهنش بیاید و این بدون مراقبه نمی‌شود. صحبت کردن‌ها، وارد شدن در مسائل لایُعتنی‌به، در مسائل غیر عادی، این چه گفت، او چه گفت، اوضاع چطور است، مطالب چه هست، کی رفت، کی آمد، تمام اینها انسان را از آن آمادگی دور می‌کند و تخیلات و اعتبارات را در نفس قوی می‌کند. و نفسی که تخیلات او قوی باشد نمی‌تواند جاذب آن انوار الهی باشد.
هر مقدار که ما بیشتر در جنبهٔ تخیل و قوهٔ واهمه و متخیلهٔ نفس بکوشیم از آن طرف محروم خواهیم شد. هر چقدر قوهٔ متوهمه و متخیلهٔ خود را کم کنیم از آن انوار عقل و انوار بهاء و جلال و جمال پروردگار بیشتر می‌توانیم بهره‌مند شویم. امتحانش هم خیلی راحت است. انسان یك روز مراقبه کند، بعد حال خودش را در آن نماز می‌فهمد. یك روز انسان با زید و بکر و خالد و اینها بنشیند، با این حرف بزند، با او حرف بزند، از مسائل مختلف و بالا و پایین و فلان صحبت کند، بعد شب حالات خودش را می‌فهمد.
مرحوم علامه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

> هر روزی که من مراقبهٔ خود را بیشتر کنم، مشاهدات من در شب لطیف‌تر است، یعنی جنبهٔ اتصال و تجرد آن مشاهدات من در شب قوی‌تر است.

ولی اگر در روز به صحبت‌های متفرقه و مطالب متفرقه یا تخیلات و مسائلی که می‌آید و نفس را گیر می‌اندازد و می‌بندد و محدود می‌کند و کدورت ایجاد می‌کند و نسبت به برادران ایمانی سوءظن به‌وجود می‌آورد، [مشغول شود] اینها در نفس قرار می‌گیرد و از نقطه نظر اتصال، قلب را می‌بندد و قطعش می‌کند. وقتی‌که قطع کرد دیگر قابلیت نیست.
بنابراین هرچه بیشتر باید در ماه جمادی نسبت به این مسئله بکوشیم. ارتباطات خود را با افراد محدود کنیم، صحبت‌های خود را کم کنیم. بیشتر به سکوت توجه کنیم. از مطالبی که هیچ ارتباطی به ما ندارد و چه بخواهیم چه نخواهیم می‌آید و می‌رود [دوری کنیم] و بگذاریم دیگران بیشتر در این مسایل و این مطالب جولان بدهند، دیگران بیشتر توجه کنند، دیگران بیشتر پیگیری کنند، خدا خیرشان بدهد، بار را از ما بردارند، زحمت را از ما بردارند و ما به مطالب دیگری بپردازیم که گیر کسی نمی‌آید. آن، گیر هر کسی نمی‌آید. [پرهیز از] وارد شدن در مسائل دنیا و در مسائل اوضاع و احوالی که چندان ربطی به انسان ندارد، و وارد شدن به مطالبی که فقط موجب اتلاف وقت است و هیچ نتیجه‌ای بعد از گذشت وقت، ندارد. یك ساعت انسان می‌نشیند و حرف می‌زند، من یك وقت خدمت رفقا عرض کردم که همان یك ساعت را ما ضبط کنیم، وقتی تمام می‌شود آن نوار را بگذاریم، ببینیم چقدر از آن به‌درد ما خورد؟ هیچی، فقط این مقدار که به‌درد خورد، یك ساعت از وقت ما رفت.
امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: «**روزگارت را به این نگذران.**» بطلان ایام یعنی همین. یعنی

وقتی انسان يك ساعت را گذشت، مرور كند ببيند آيا اين يك ساعت برای او مفيد بود يا نبود؟ چی گران شد و چی ارزان شد و آن آن‌طور شد و اين اين‌طور شد، از آن اموری است كه فقط موجب اتلاف وقت است. اين، اين كار را كرد و آن، آن كار را كرد از اموری است كه فقط موجب اتلاف وقت است و قوه متخيله و متوهمهٔ انسان را زياد می‌كند.

اگر انسان مطلبی برای گفتن ندارد، ساكت بنشيند. مگر حتماً انسان بايد در يك مجلس كه می‌رود حرف بزند. بعضی‌ها وقتی در يك مجلس می‌روند صحبت می‌كنند، می‌گويند: آقا يك چيزی بفرماييد استفاده كنيم، آخر نمی‌شود كه به سكوت بگذرد. مگر استفاده فقط به حرف زدن است. نوار را بگذاريد چند دفعه بچرخد، اين كه نيست. اينها متوجه نيستند، آنچه را كه انسان در سكوت می‌گيرد، بيش از آنچه است كه در صحبت كردن نصيبش می‌شود. اگر يك ساعت انسان سكوت كند و فكر خود را خالی كند، آن ذخيره‌ای كه در نفس او پيدا شده است، خيلی بيش از اين است كه از مطالب بخواهد، مطلب به‌دست بياورد.

علیٰكلّحال اوقات، اوقات بسيار حساسی است و بايد برای ورود در ماه خود را مستعد كنيم. بارها مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی عليه ـ در يك‌چنين اوقاتی می‌فرمودند:

يك چشم زدن غافل از آن ماه نباشيد *** شايد كه نگاهی كند آگاه نباشيد[1]

إن‌شاءالله اميدواريم كه خداوند همهٔ ما را توفيق بدهد بر اينكه نسبت به معالم دين و معالم تشيع و مطالبی كه از بزرگان و اولياى دين رسيده است عامل باشيم.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

[1] . يافت نشد